

# وازگان پیر بسامد آزمونها

A		
abroad ✓		بیرون، گسترش یافته، وسیع، خارج، بیرون، خارج از کشور، بیگانه، ممالک بیگانه
abrupt ✓		تند، پر نگاه دار، سرایشی، ناگهان، ناگهانی، بیخبر، درشت، جدا کردن
absurd ✓	[ab·surd    əb'sɜːd]	بهرج، ناپسند، یاده، مزخرف، بی معنی، نامعقول، عبث، مضحک
abuse ✓		بد بکار بردن، بد استعمال کردن، سو استفاده کردن از، ضایع کردن، بد رفتاری
accelerate ✓		شتاباندن، تسریع کردن، تند کردن، شتاب دادن، بر سرعت (چیزی) افزودن، تند
accentuate ✓	[ac·cen·tu·ate    æk'sentʃueɪt]	با تکیه تلفظ کردن، تکیه دادن، تأکید کردن، اهمیت دادن، برجسته نمودن
acceptable ✓		پذیرا، پذیرفتنی، پسندیده، قابل قبول، مقبول
acclaim ✓	[ac·claim    ə'kleɪm]	تحمین، ادعا کردن، افرین گفتن، اعلام کردن، جار کشیدن، ندا دادن، هلهله یا
account ✓		شمردن، حساب کردن، محاسبه نمودن، (حق) حساب پس دادن، ذکر علت
accurate ✓		دقیق، صحیح
acknowledge ✓		قدردانی کردن، اعتراف کردن، تصدیق کردن، وصول نامه ای را اشعار داشتن
acquire		بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن
actually ✓		واقعاً، بالفعل، عملاً، در حقیقت
advanced ✓		پیشرفته، ترقی کرده، پیش افتاده، جلو افتاده
advantage ✓		مزیت دادن: (v.I & v.II)، فایده، صرفه، سود، برتری، بهتری، مزیت، تفوق
advent		ظهور و ورود
adverse ✓		مخالف، مغایر، ناسازگار، مضر، رو برو
advice ✓		اندرز، رایزنی، صوابدید، مشورت، مصلحت، نظر، عقیده، پند، نصیحت، آگاهی
afford		دادن، حاصل کردن، تهیه کردن، موجب شدن، از عهده برآمدن، استطاعت داشتن
aggravating	['ag·gra·vat·ing    'ægrə'veɪtɪŋ]	بدتر کننده، سخت کننده، شدید کننده
agile ✓	[ag·ile    'ædʒaɪl]	چابک، زرنک، فرز، زیرک، سریع الانتقال
agitate		بیکار انداختن، تحریک کردن، تکان دادن، اشفتن، پریشان کردن، سراسیمه کردن
albeit ✓		اگرچه، ولو اینکه
allocation		تخصیص
allow ✓		ارخصت دادن، اجازه دادن، ستودن، پسندیدن، تصویب کردن، روا دانستن
alter		تغییر دادن، عوض کردن، اصلاح کردن، تغییر یافتن، جرح و تعدیل کردن
amaze ✓		متحیر ساختن، مبهوت کردن، مات کردن، سردرگم کردن، سردرگم، متحیر
ambiguous ✓		با ابهام، تاریک (از لحاظ مفهوم)، دوپهلو، مبهم
amenity	[a·men·i·ty    ə'mɪnəti]	سازگاری، مطبوعیت، نرمی، ملایمت
ample		فراخ، پهناور، وسیع، فراوان، مفصل، پر، بیش از اندازه



amusement ✓	سرگرمی، تفریح، گنجی، گمراهی، فریب خوردگی، پذیرایی، نمایش
analogous	مانند، قابل مقایسه، متشابه
analyze ✓	تجزیه کردن، تحلیل کردن، (میج) موشکافی کردن، جدا کردن، جزئیات را مطالعه
ancient ✓	باستانی، دیرینه، قدیمی، کهن، کهنه، پیر
annoying ✓	رنجش آور، آزار دهنده
anticipate ✓	پیش بینی کردن، انتظار داشتن، پیشدستی کردن، جلوانداختن، پیش گرفتن بر، سبقت جستن بر
antiquated	کهنه، منسوخ، متروک، قدیمی
apparent	پیدا، آشکار، ظاهر، معلوم، وارث مسلم
appealing ✓ [ap'peal - Ing    -lɪŋ]	جذاب، خوش آیند
appropriate ✓	اختصاص دادن، برای خود برداشتن، ضبط کردن، درخور، مناسب، مقتضی
approximately ✓	تقریباً
aptly	مستعد، قابل، درخور، مناسب، شایسته، محتمل، متمایل، آماده، زرننگ
arbitrary	اختیاری، دلخواه، مطلق، مستبدانه، قراردادی
archaic [ar - cha - ic    ɑr'keɪɪk]	کهنه، قدیمی، غیر مصطلح (بواسطه قدمت)
arid	خشک، بایر، لم یزرع، خالی، بیمزه، بیروح، بی لطافت
assert [as - sert    ə'sɜ:t]	دفاع کردن از، حمایت کردن، ازاد کردن، اظهار قطعی کردن، ادعا کردن، اثبات
assimilate	یکسان کردن، هم جنس کردن، شبیه ساختن، در بدن جذب کردن، تحلیل رفتن
assortment ✓ [as'sort - ment    -mənt]	ترتیب، مجموعه، دسته، دسته بندی، طبقه بندی
astounding [as'tound - Ing    -dɪŋ]	گیج، متحیر، مبهوت کردن
astute [as - tute    ə'stju:t]	زیرک، ناغلا، دانا، هوشیار، محیل، دقیق، موشکاف
attractive ✓	کشنده، جذاب، جالب، دلکش، دلربا، فریبنده
authorize ✓	اجازه دادن، اختیار دادن، تصویب کردن
autonomous ✓	دارای حکومت مستقل، خودمختار، (زیست شناسی) دارای زندگی مستقل
avoid ✓	دوری کردن از، احتراز کردن، اجتناب کردن، طفره رفتن از، (حق) الغاء کردن
<b>B</b>	
baffle	گیج یا گمراه کردن، مغشوش کردن، دستپاچه کردن، بی نتیجه کردن، پریشانی
balanced ✓	متعادل، متوازن
bear ✓	خرس، سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس، قیمتی ارزاتر از قیمت واقعی
benefit ✓	(vi & vt): منفعت، استفاده، احسان، اعانه، نمایش برای جمع آوری اعانه
blind ✓	کور کردن: (vt & vi)، کور، نابینا، تاریک، نابیدا، غیر خوانایی، بی بصیرت
block ✓	بند آوردن، انسداد، جعبه قرقره، اتحاد دو یا چند دسته بمنظور خاصی، بلوک



blur ✓	[blʌɪ]	لکه، تیرگی، منظره مه‌الود، لکه کردن، تیره کردن، محو کردن، نامشخص بنظر
brief ✓		کوتاه مختصر، حکم، دستور، خلاصه کردن، کوتاه کردن، آگاهی دادن
brilliant ✓		تابان، مشعشع، زیرک، با استعداد، برلیان، الماس درخشان
broaden		پهن کردن، وسیع کردن، منتشر کردن
burgeon		جوانه زدن، در آمدن، شروع برشد کردن
<b>C</b>		
caliber		قطر گلوله، قطردهانه تفنگ یا توپ، کالیبر، (مج) گنجایش، استعداد
caution ✓		احتیاط، پیش بینی، هوشیاری، وثیقه، ضامن، هوشی هوشیار کردن، اخطار
celebrated ✓		جشن گرفتن، عید گرفتن، این (جشن یا عیدی را) نگاه داشتن، تقدیس کردن
challenge ✓		بمبارزه طلبیدن، رقابت کردن، سرپیچی کردن، سر تافتن، متهم کردن، طلب حق
chaotic	[cha - ot - ic    keɪ'ɒtɪk]	پره‌رج و مرج، بی نظم
characteristic ✓	[char - ac - ter - is - tic    ,kærəkte'ristɪk]	مشخصه
charisma ✓	[cha - ris - ma    ka'rizmə]	عطیه الهی، جذبه روحانی، گیرایی، گیرش، فره (=charism)
chiefly	[chief - ly    tʃi:flɪ]	مخصوصاً، بطور عمده
circulate ✓		گردش کردن، به گردش در آوردن
clarify ✓		روشن کردن، واضح کردن، توضیح دادن
classify ✓		دسته بندی کردن، طبقه بندی کردن
clever ✓		تاقلا، زرنگ، زیرک، باهوش، با استعداد، چاپک
coarse		درشت، خشن، زبر
coherent		چسبیده، مربوط، دارای ارتباط یا نتیجه منطقی
commonplace		پیش پا افتاده، معمولی، مبتذل، همه جایی
comparatively		نسبتاً، بطور مقایسه
compel		مجبور کردن، وادار کردن
complex ✓		پیچیده، مختلط
conceal ✓	[con - ceal    kən'si:ɪ]	پنهان کردن، نهان کردن، نهفتن
conceivably	[con'ceiv - a - bly    - blɪ]	بطور امکان پذیر
condensed		فشرده، خلاصه شده، تغلیظ شده، چگالیده
confidentially		محرمانه، دارای مأموریت محرمانه، راز دار
confirm ✓		تایید کردن، تصدیق کردن
conform		همنوایی کردن، مطابقت کردن، وفق دادن، پیروی کردن
conscientious		با وجدان، وظیفه شناس



conservation ✓		نگهداری، حفاظت، حفظ منابع طبیعی
consistently		سازگار
conspicuously		انگشت نما، پدیدار، آشکار، نوری چشم خور
constant ✓		پایدار، ثابت قدم، باثبات، استوار، وفادار، دائمی
contaminate ✓		آلودن، ملوث کردن، سرایت دادن
contemporary ✓		معاصر، همزمان، هم دوره
contradictory	[,con-tra'dic-to-ry    ,kan-tra'dikteri /'kɒn-]	متناقض، مخالف، متباین، (من.) ضد و نقیض
controversial		مباحثه‌ای، جدلی، جدال‌آمیز، هم ستیز، هم ستیزگر، هم ستیزگرانه
convenient ✓		راحت، مناسب، راه دست
conventional		عرفی، قراردادی
convert ✓		تبدیل کردن، معکوس کردن
convey		رساندن، بردن، حمل کردن، نقل کردن
convince		متقاعد کردن، قانع کردن
core ✓		چنبره، هسته
crack		شکاف، ضربت، ترق تروق، ترک‌آیدن، (شلاق) را بصددا درآوردن، تولید صدای
create ✓		آفریدن، ایجاد کردن
creep		خزیدن، مورمور شدن
critical ✓		بحرانی، وخیم، منتقدانه
crucial ✓	[eru-dial    'kru:ʃl]	وخیم، بسیار سخت، قاطع، حائز اهمیت
crush ✓		فشردن، چلانیدن، له شدن، خرد شدن، باصدا شکستن
cultivate ✓	[cul-ti-vate    'kaltivert]	کشت کردن، زراعت کردن (در)، ترویج کردن
curative	[cur-a-tive    'kjuəreɪv]	دارای خاصیت درمانی، علاج بخش، شفا بخش
curious	[cu-ri-ous    'kjuəriəs]	کنجکاو، نادر، غریب
currency ✓		پول، رواج
<b>D</b>		
debilitating	[de-bil-i-tate    di'biliteɪt]	ناتوان کردن، ضعیف کردن
deceptive	[de'cep-tive    -ptiv]	فریبنده، فریبا، گول زننده، فریب‌آمیز
decline ✓		کاهش، شیب پیدا کردن، رد کردن، نپذیرفتن، صرف کردن (اسم یا ضمیر)، زوال
deep ✓		گود، ژرف، عمیق
defy		بمبارزه طلبیدن، تحریک جنگ کردن، شیر کردن
delicate		ظریف، خوشمزه، لطیف، نازک بین، حساس

delighted ✓	خوشی، لذت، شوق، میل، دلشاد کردن، لذت دادن، محظوظ کردن
demand ✓	خواستار شدن، درخواست، مطالبه، طلب، تقاضا کردن، مطالبه کردن
demonstration ✓	دemonstration، تظاهرات نمایش، اثبات
dense ✓	متراکم، چگال
depend on ✓	وابسته بودن، مربوط بودن، منوط بودن
deplete	تهی کردن، خالی کردن، به ته رسانیدن
destroy ✓	خراب کردن، ویران کردن، نابود ساختن، تباہ کردن
detect ✓	پیدا کردن، کشف کردن، (م.م.) نمایان ساختن
determined ✓	تصمیم گرفتن، مصمم شدن، حکم دادن، تعیین کردن
develop ✓	توسعه دادن، بسط دادن، پرورش دادن
dictate ✓	دیکته کردن، با صدای بلند خواندن، امر کردن
dignitary	شخص بزرگ، عالی مقام
dim	کم نور، تاریک، تار، مبهم (adj): تار، تاریک، تیره کردن
disapproval ✓	عدم رضایت، عدم تصویب
discernible	[dis'cern-i-ble    -nabl] تشخیص دادنی، قابل تشخیص، مشاهده کردنی
discreetly	احتیاطانه، از روی بصیرت
disguise	[dis-guise    dis'gaiz] تغییر، پنهان کردن، لباس مبدل، تغییر
disperse ✓	پراکنده کردن، متفرق ساختن
display ✓	نمایش، نمایش دادن، نمایاندن
disregard	نادیده گرفتن، اعتنا نکردن، عدم رعایت
disruptive ✓	مهم گسیخته، نفاق افکن
distinct ✓	شخص، مجزا، جدا، واضح، شمرده، ممتاز
distinguish ✓	تمیز دادن، تشخیص دادن، دیفرانسیل گرفتن، دیدن، مشهور کردن، وجه تمایز قائل
distort	معوج کردن، تحریف کردن، از شکل طبیعی انداختن
distribute ✓	بخش کردن، تقسیم کردن، تعمیم دادن
diverse ✓	متوناگون، مختلف، متغیر، متمایز
documented ✓	درک، سند، دستاویز، ملاک، سندیت دادن
dominant ✓	چیره، مسلط، حکمفرما، نافذ، غالب، برجسته، نمایان، عمده، مشرف، متعادل
dormant	سیله تاخیری، خوابیده، ساکت، در حال کمون
drab	ن شلخته، فاحشه، چکنواخت و خسته کننده، خاکستری، کسل کننده
dramatic ✓	یشی، مهیج



durable	باودام، پایا، دیرپای
dwelling	ساکن، خانه، منزلگاه، منزل کردن، پیاده شدن برای استراحت، مسکن
<b>E</b>	
elaborate	استادانه درست شده، بزحمت درست شده، به زحمت ساختن، دارای جزئیات
element	عنصر
elementary	مقدماتی، ابتدایی، اصلی
elicit	بیرون کشیدن، استخراج کردن، استنباط کردن
eliminate	حذف کردن، محو کردن، (از معادله) بیرون کردن، رفع کردن، برطرف کردن
elude	اجتناب کردن از، طفره زدن، دوری کردن از
emphasize	با قوت تلفظ کردن، تأیید کردن (در)، اهمیت دادن، نیرو دادن به
enact	بصورت قانون درآوردن، وضع کردن (قانون) تصویب کردن، نمایش دادن
encircle	دور گرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن، دورچیزی گشتن، دربرداشتن
encompass	دور گرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن، دارا بودن، شامل بودن، دربرگرفتن، محاصره
encourage	تشویق کردن، دلگرم کردن، تشجیع کردن، تقویت کردن، پیش بردن، پروردن
endorse	پشت نویسی کردن، ظهر نویسی کردن، جیرو کردن، امضاء کردن، پشت نویس
endure	تحمل کردن، بردباری کردن، برابر، طاقت چیزی را داشتن، تحمل، پایداری
energetic	پرتکاپو، کارمایه ای، جدی، کاری، فعال، دارای انرژی
enhance	بالا بردن، افزودن، زیاد کردن، بلند کردن
enormous	بزرگ، عظیم، هنگفت
enrich	غنی کردن، پرمایه کردن، توانگر کردن
entirely	کاملاً، کلاً، سراسر
erode	فرساییدن، خوردن، ساییدن، فاسد کردن، ساییده شدن
erratic	نامنظم، سرگردان، غیر معقول، متلون، غیر قابل پیش بینی، دمدمی مزاج
evaporate	تبخیر کردن، تبدیل به بخار کردن، تبخیر شدن، بخار شدن، خشک کردن، بریادرفتن
even	کردن، حتی، هم، درست، اعداد جفت
evident	بدیهی، آشکار، مشهود
exaggerate	اغراق آمیز کردن، بیش از حد واقع شرح دادن، مبالغه کردن در، گزافه گویی
exceedingly	بحد زیاد
exceptional	استثنایی
exclusively	"منحصراً"، مخصوصاً
exemplify	بامثال فهمانیدن، بانمونه نشان دادن



exhaust ✓		اگر روز، خروج (بخار)، در رو، مفر، تهی کردن، نیروی چیزی را گرفتن، خسته
exhibit ✓		نمایش دادن، در معرض نمایش قرار دادن، ارائه دادن، ابراز کردن
expansion ✓		توسعه، بسط، انبساط
exports ✓		صادر کردن، بیرون بردن، کالای صادره، صادرات
extensive ✓		پهناور، وسیع، بزرگ، بسیط، کشیده
extremely ✓		شدت، بافراط
<b>F</b>		
fabricate		ساختن
face ✓		صورت، نما، روبه، مواجه شدن
facet	[fac-et    'fæsɪt]	صورت کوچک، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی، تراش، شکل، منظر
fallacy	[fal-la-cy    'fæləsi]	سفسطه، دلیل سفسطه آمیز، استدلال غلط
favor ✓	[fa-vor    'feɪvə(r)]	الافات، توجه، مرحمت، مساعدت، طرفداری، مرحمت کردن، نیکی کردن به
feasible ✓		شدنی، عملی، امکان پذیر، میسر، ممکن، محتمل
feign	[feɪn]	و انمود کردن، بخود بستن، جعل کردن
fertile ✓	[fer-tile    'fɜ:tl / 'fɜ:taɪl]	حاصلخیز، پرثمر، بارور، برومند، پربرکت
finance ✓		مالیه، سرمایه تهیه کردن، سرمایه گذاری
finite ✓		متناهی، محدود
flaw	[flɔ:ɪ]	درز، رخنه، عیب، خدشه، عیب دار کردن، ترک برداشتن، تند باد، اشوب
flourishing		آباد، ترقی کننده
forbid ✓		منع کردن، بازداشتن، اجازه ندادن
forfeit		جریمه، فقدان، زیان، ضبط شده، خطا کردن، جریمه دادن، هدر کردن
formidable		ترسناک، سخت، دشوار، نیرومند، قوی، سهمگین
found		بنیاد نهادن، تاسیس کردن
frail	[freɪl]	فازک، نحیف، شکننده، زود گذر، سست در برابر وسوسه شیطانی، گول خور، بی
freshly ✓		به تازگی، از روی بی تجربگی، با نفس یا نیروی تازه
function ✓		تابع، وظیفه، کار کردن
fundamental ✓		ابتدایی، اساسی، مفهومی
<b>G</b>		
gain ✓		آسود بردن، فایده بردن، پیدا کردن، کسب کردن، باز یافتن، نااثر شدن، پیشرفتن
gather ✓		آگرد آمدن، جمع شدن، بزرگ شدن، جمع کردن، گرد کردن، نتیجه گرفتن
generate ✓		آزادن، تولید کردن، احداث کردن، بوجود آوردن، تناسل کردن، حاصل کردن



gigantic	غول پیکر
gradually ✓	تدریجی، آهسته، قدم ب قدم پیش رونده، شیب تدریجی و آهسته
gratifying	[grat-i-fy-ing    'grætɪfaɪɪŋ] بوجب خوشنودی، لذت بخش
<b>H</b>	
halt	متوقف کردن، متوقف، درنگ، مسکته، ایست کردن، مکث کردن، انگیدن
handle ✓	با دست عمل کردن، دست داشتن دسته، نگهدارنده، اداره کردن بازی، مدد کاری
haphazardly ✓	اتفاقی، بر حسب تصادف، اتفاقاً
harbor	لنگر گاه، بندر گاه، پناهگاه، پناه دادن، پناه بردن، لنگر انداختن، پروردن
harmful ✓	مضر، پرگرند
harvest ✓	محصول، هنگام درو، وقت خرمن، نتیجه، حاصل، درو کردن و برداشتن
hasten	تسریع ردن، مشتاباندن، شتابتن
hazardous ✓	پرخطر
heighten ✓	بلند کردن، بلندتر کردن، بالا بردن، زیاد کردن، شدید کردن، بسط دادن
hero ✓	قهرمان، دلاور، گرد، پهلوان داستان
highlight ✓	بررنگ
hue	چرده، رنگ، شکل، تصویر، ظاهر، نما، صورت، هیئت، منظر
<b>I</b>	
ideal ✓	کمال مطلوب، هدف زندگی، ارمان، آرزو، ایده آل، دلخوا
illustration	مثال، تصویر
immense	بی اندازه، گراف، بیکران، پهناور، وسیع، کلان، بسیار خوب، ممتاز، عالی
impressive ✓	موثر، برجسته، گیرنده احساسات، گیرا
improperly ✓	بطور ناصحیح، بطور غلط، بطور نامناسب
impulsively	با قوه محرکاتی، بی اندیشه، بدون اراده
inaccessible ✓	خارج از دسترس، منیع
inactive ✓	غیر فعال
Inadvertently	سهوا، غیر عمدی
indeed	براستی، حقیقتاً، واقعاً، هر آینه، در واقع، همانا، فی الواقع، آره راستی
Indiscriminate	ناشی از عدم تبعیض، خالی از تبعیض، یکسره
inevitable	ناچار، ناگزیر، اجتناب نا پذیر، چاره نا پذیر، غیر قابل امتناع، حتماً، حتمی الوقوع
infancy	دو کی، بچگی، طفولیت، خردی، صباوت، نخستین، دوره رشد
influence ✓	نفوذ کردن بر، تحت نفوذ خود قرار دادن، تاثیر کردن بر، وادار کردن، ترغیب



infrequently	کم ، کمتر ، ندره ، بندرت ، گاه گاهی
ingredients	جزء ، جزء ترکیبی ، (در جمع) اجزاء ، ذرات ، داخل شونده ، عوامل ، عناصر
initiate ✓	ابداع کردن ، ابتکار کردن ، تازه وارد کردن ، آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، نخستین قدم
innovative ✓	ابتکاری ، بدعت آمیز ، ابداعی
inordinate	بی اندازه ، بیش از حد ، مفرط ، غیر معتدل
insignificant ✓	ناچیز
instantly ✓	فورا ، بیدرنگ ، به محض اینکه
intensify ✓	تقویت کردن ، افزایش دادن ، سخت کردن ، تشدید کردن ، شدید شدن
intentionally	قصدی ، عمدی
interpret ✓	تفسیر کردن ، ترجمه کردن ، ترجمه شفاهی کردن
intolerable	[in-tol-er-a-ble    in'tolərəbl / -'tɒl-] تحمل ناپذیر ، سخت ، غیر قابل تحمل ، دشوار ، تن درندانی ، بی نهایت
intricate	بفرنج ، پیچیده
intrigue	[in-trigue    in'triɪg] دسیسه کردن ، توطئه چیدن ، فریفتن
intrinsic	in-trin-sic    in'trinzɪk / -sɪk ذاتی ، اصلی ، باطنی ، طبیعی ، ذهنی ، روحی ، حقیقی ، مرتب ، شایسته
intrude	[in-trude    in'truɪd] سرزده آمدن ، فضولانه آمدن ، بدون حق وارد شدن ، بزور داخل شدن
inundate	[in-un-date    'ɪnʌdeɪt] سیل زده کردن ، از آب پوشانیدن ، زیر سیل پوشاندن ، اشباع کردن
investigation ✓	[in-ves-ti-ga-tion    in'vestɪ'geɪʃn] تجسس ، جستجو ، جستار ، بازجویی ، بررسی ، تحقیق ، رسیدگی
involuntarily ✓	بی اختیار ، بدون اراده ، بطور غیر ارادی یا غیر عمدی
involve ✓	گرفتار کردن ، گیر انداختن ، وارد کردن ، گرفتار شدن ، درگیر کردن یا شدن
isolated ✓	مجزا کردن ، سوا کردن ، در قرنطینه نگاهداشتن ، تنها گذاردن ، منفرد کردن ، عایق
<b>J</b>	
<b>K</b>	
<b>L</b>	
lack ✓	نبودن ، نداشتن ، احتیاج ، فقدان ، کسری ، فاقد بودن ، ناقص بودن ، کم داشتن
lasting ✓	دیرپای ، بادوام ، ماندنی ، ثابت ، پاینده ، پایا
launch	به آب انداختن کشتی ، انداختن ، پرت کردن ، روانه کردن ، مامور کردن ، شروع
legitimate	[le-git-i-mate    lɪ'dʒɪtɪmət] حلال زاده ، درست ، برحق ، قانونی ، مشروع
limber	[lɪm-ber    'lɪmbə(r)] خمیده ، سرسبز ، مطیع ، تاشو ، خم شو ، نرم ، خم کردن ، تا کردن ، خمیده کردن
<b>M</b>	
magnitude ✓	بزرگی ، اندازه ، مقدار
maintain ✓	نگهداشتن ، برقرار داشتن



marvel	چیز شگفت، شگفتی، تعجب، اعجاز، حیرت زده شدن، شگفت داشتن
means ✓	توانایی، دارایی، استطاعت، وسایل، وسیله، وسائل، توانایی، درآمد، دارایی
measurable ✓	اندازه گیری
mediocre ✓	حد وسط، متوسط، میانحال، وسط
mention ✓	ذکر، اشاره، تذکر، یادآوری، نام بردن، ذکر کردن، اشاره کردن
minuscule	نبرد، حرف کوچک
miraculously ✓	بطور حیرت انگیز، معجزه‌آسا {mi-'rac-u-lous-ly    mi'rækjələsli /-ʊ-}
mirror ✓	آینه، درآینه منعکس ساختن، بازتاب کردن
moderate ✓	معتدل، ملایم، آرام، میانه رو، مناسب، محدود، اداره کردن، تعدیل کردن
motion ✓	جنبش، تکان، حرکت، جنب و جوش، پیشنهاد، پیشنهاد کردن، طرح دادن، اشاره
mysterious ✓	اسرار آمیز، مرموز، مبهم
<b>N</b>	
narrate	داستانی را تعریف کردن، داستان سرایی کردن، نقلی کردن، شرح دادن
narrow ✓	تنگ، دراز و باریک، کم پهنا، باریک کردن، محدود کردن، کوتاه فکر
negligible ✓	ناچیز، جزئی، بی اهمیت، قابل فراموشی
nevertheless ✓	با وجود این، با این همه، با این وصف، معیذا
nominal ✓	اسمی
normally ✓	عادی، معمولی، هنجار
note ✓	یادداشت، تبصره، توجه کردن، ذکر کردن
notion	تصور، مفهوم
novel ✓	نو، جدید، بدیع، رمان، کتاب داستان
<b>O</b>	
oblige	مجبور کردن، وادار کردن، مرهون ساختن، متعهد شدن، لطف کردن [o-'blige    ə'blaɪdʒ]
observe ✓	رعایت کردن، مراعات کردن، مشاهده کردن، ملاحظه کردن، دیدن، گفتن
obtain ✓	بدست آوردن، فراهم کردن، گرفتن
obviously ✓	بطور آشکار یا معلوم، بدیهی است که
occasionally ✓	گاهگاه، گاه و بیگاه، بعضی اوقات
odd ✓	فرد، عجیب
omit ✓	انداختن، حذف کردن، از قلم انداختن
ongoing	در حال پیشرفت، مداوم
opposition ✓	ضدیت، مخالفت، مقاومت، تضاد، مقابله




outlandish	بیگانه وار، عجیب و غریب
overcome ✓	چیره شدن، پیروز شدن بر، مغلوب ساختن، غلبه یافتن
overlook ✓	مسلط یا مشرف بودن بر، چشم پوشی کردن، چشم انداز
overtly	اشکارا
<b>P</b>	
parallel ✓	موازی همزمان
partially ✓	جزئی، پاره‌ای، طرفدارانه، غیر منصفانه
particle ✓	نخرده، ریزه، ذره، لفظ، حرف
particular ✓	مخصوص، ویژه، خاص، بخصوص، مخمض، دقیق، نکته بین، خصوصیات، تک
partisan	طرفدار، حامی، پیرو متعصب، پارتیزان
pass ✓	گذشتن، عبور کردن، رد شدن، سپری شدن، تصویب کردن، قبول شدن، رخ
pattern ✓	الگو، نقش
peculiar	[pe-cul-lar    pi'kju:liə(r)] عجیب و غریب، دارای اخلاق غریب، ویژه
perceive	[per-ceive    pə'si:v /pə'-] درک کردن، دریافتن، مشاهده کردن، دیدن، ملاحظه کردن
perilous ✓	['per-il-ous    'perilas] مخاطره آمیز، خطرناک
periodically ✓	['piəriədiklɪ /'piəri'ɒd-] ت دوره‌ای، در فواصل معین
persistent ✓	[pə'sist-ent    pə'sistent /pə'-] پایدار، دیرپای، ماندگار، مزمن، مصر، پایا، مداوم، ایستادگی کننده، سمج
persuade ✓	وادار کردن، بران داشتن، ترغیب کردن
petition	شکایت کردن، عرض حال دادخواست دادن، درخواست، عرض حال، عریضه
phenomena ✓	حادثه، عارضه، عرض، نمود، تجلی، اثر طبیعی، نادره، شخص برجسته
philanthropic	[phil-an-throp-ic    ,fi'lən'trəpɪk(l) /-rə-] نوع پرست، بشردوست
pier	[piə /piə] ستون، جرز، اسکله، موج شکن، پایه پل، لنگرگاه
placid	[plac-id    'plæsid] آرام، راحت، متین
plentiful ✓	بوافر، فراوان
poll	رای گرفتن، نمونه برداشتن، سرشماری کردن
portray	[por-tray    pɔ:'treɪ /pɔɪ-] تصویر کشیدن، توصیف کردن، مجسم کردن
position ✓	موقعیت، موضع، مرتبه، مقام، جایگاه
postpone ✓	عقب انداختن، بتعویق انداختن، موکول کردن، پست تر دانستن، در درجه دوم
potent	قوی، پرزور، نیرومند
practical ✓	کابردی، عملی، بکار خور، اهل عمل
precarious	[pre-car-i-ous    pri'keɪəs /-'kear-] احتیاط، پیش بینی، حزم، احتیاط کردن



precious ✓	[pre-'ci:əs    'preʃəs]	قیمتی، بسیار، فوق العاده
preconception	[pre-'con-'sep-tion    'pri:kan'sepʃn]	عقیده از قبل تشکیل شده، حضور پیش از وقت، تصدیق بلا تصور، تعصب
predictably ✓		قابل پیشگویی
predominant ✓		غالب، مسلط، حکمفرما، نافذ، عمده، برجسته
presumably		احتمالاً
prevalent ✓	[prev-'a-lent    'prevələnt]	رایج، شایع، متداول، فائق، مرسوم، برتر
prime ✓		اول، عمده، نخست، زبده، درجه یک
profoundly		عمیق، ژرف
prominent ✓		حساس، برجسته، والا
promote ✓		ترفع دادن، ترقی دادن، ترویج کردن
prompt		اعلان، فوری، پیدرنگ، سریع کردن، بهفعالیت واداشتن، برانگیختن، سریع، عاجل
prone ✓	[pra:n]	متمايل، مستعد، مهیا، دراز کش، دمر
prophetic		نبوتی، مبنی بر پیشگویی
proportions ✓		تناسب، نسبت
propose ✓		پیشنهاد کردن، پیشنهاد ازدواج کردن
prosperous		کامیاب، موفق، کامکار
purposefully ✓	['pɜ:pəsfuli: /'pɜ:p-]	با داشتن مقصود
Q		
R		
radiant ✓		تابان، گسترده، شعاع گستر، تشعشع کننده حرارتی، تابناک، متشعشع، پر
reaction ✓		واکنش، عکس العمل، انعکاس، واکنشی
readily		بامیل، به آسانی، بهسہولت
record ✓		مدرک، سابقه، ضبط کردن، ثبت کردن
recover ✓		دوباره بدست آوردن، باز یافتن، بهبودی یافتن، بهوش آمدن، دریافت کردن
refine ✓		پالودن، تصفیه کردن، خالص کردن، تهذیب کردن، پاک شدن، تصحیح کردن
reflection ✓		بازتاب، انعکس، تامل
reject ✓		رد کردن، نپذیرفتن
relate		باز گو کردن، گزارش دادن، شرح دادن، نقل کردن، گفتن
release ✓		رها کردن، آزاد کردن، مرخص کردن، منتشر ساختن، رهایی، آزادی، استخلاص
reliably ✓		بطور قابل اعتماد
relinquish		برل کردن، ترک کردن، چشم پوشیدن

reluctantly ✓		از روی بی میلی، برخلاف میل، اکراها
remarkable		قابل توجه، عالی، جالب توجه
renown	[re · nown    ri'naʊn]	آوازه، نام، شهرت، معروفیت، اشتهار، صیت، مشهور کردن
replace ✓		جایگزین کردن
report ✓		گزارش، گزارش دادن
requisite		بایسته، شرط لازم، لازمه، احتیاج، چیز ضروری
resilient	[re'sil-i-ent    ri'ziliənt]	پس جهنده، مرتجع، فتری، به حال نخستین برگردنده، بهبود پذیر
restore		پس دادن، بحال اول برگرداندن، تعمیر کردن، اعاده دادن، باز دادن
retrieve	[re'trieve    ri'triiv]	بازیافتن، دوباره بدست آوردن، پس گرفتن، جبران کردن، اصلاح یا تهنید
reveal ✓	[re-veal    ri'viil]	اشکار کردن، فاش کردن، معلوم کردن
rhythm ✓	[riðm]	وزن، سجع، میزان، آهنگ موزون، نواخت
ridge		برآمدگی، مرز، لبه، خط الراس، خرپشته، نوک، مرزبندی کردن، شیار دار کردن
rigid		سخت، سفت و محکم، نرم نشو، جدی، جامد، صلب
robust		قوی هیکل، تنومند، ستر، هیکل دار
routinely ✓		روزمره، کار عادی، جریان عادی، عادت جاری
rudimentary		ناقص، اولیه، بدوی، ابتدایی
<b>S</b>		
sacrifice	[sac-ri-fice    'sækrifais]	عقیقه، از دست دادن، قربانی برای شفاعت، قربانی دادن، فداکاری کردن، قربانی
scarcely ✓		کمیاب، کم، نادر، اندک، تنگ، قلیل، ندرتا
scattered ✓		پراکنده کردن، پراکنده شدن، متفرق کردن
scenic	[sce-nic    'si:nik]	صحنه ای، نمایشی، مجسم کننده، خوش منظر
security ✓		امنیت، تامین
selective ✓		گزینشی، انتخابی، برگزیده، انتخاب کننده، مبنی بر انتخاب، دارای حسن
sensitive ✓		حساس، نفوذ پذیر، دارای حساسیت
settle ✓		نشاندن، قرار دادن، تصفیه کردن، فرو کردن، تسویه، جا دادن، ماندن، مقیم کردن
severe ✓		سخت، سخت گیر، طاقت فرسا، شاق، شدید
shallow		کم ژرفا، کم اب، سطحی، کم عمق کردن
sharply		تند، سخت، به زیر کی، با صراحت
shed		کارخانه سرپوشیده، انداختن افشاندن، افکندن، خون جاری ساختن، جاری
shelter ✓		پناهگاه، جان پناه، محافظت، حمایت، محافظت کردن، پناه دادن
shift ✓		تغییر مکان، انتقال، تغییر جهت، بوش، تناوب، نوبت، تعویض، نوبت کار، نوبتی



situated		واقع شده در، واقع در، جایگزین
solid ✓		ثابت، سخت، پا، دج، یکپارچه، یکسان، از جسم، ماده، جامد، سفت، محکم
solve ✓		حل کردن، رفع کردن، گشادن، باز کردن
somewhat		قدری، مقدار نامعلوم، تا حدی، مختصری
spacious	[spaːˈci:əs    'speɪʃəs]	فراخ، جادار، وسیع، جامع، گشاد، فضا دار، مفصل
span		پل زدن روی رودخانه، چشمه، دهانه نظری، افسار، محدوده، گستردگی، پوشش
spontaneous	[sponˈteɪniəs    spon-]	خود به خودی، خود بخود، خود انگیز، بی اختیار، فوری
sporadic	[spoˈradɪk    spaˈrædɪk]	تک و توک، تک تک، پراکنده، انفرادی، گاه و بیگاه، گاه بگاه
steady ✓		یکسوخت، محکم، پر پشت، استوار، ثابت، پی در پی، مداوم، پیوسته
stream ✓		مسین، نهر، 
striking		تصادم، برجسته، قابل توجه، موثر، گیرنده، زننده
submit ✓		تسلیم کردن، ارائه دادن، تسلیم شدن
subsequently ✓		سپس، متعاقباً
substantial		ذاتی، جسمی، اساسی، مهم، محکم، قابل توجه
suffer ✓		تحمل کردن، کشیدن، تن در دادن به، رنج بردن
sufficiently ✓		بفردر کفایت
suitable ✓		در خورد، مناسب، شایسته، فراخور، مقتضی
superficial		صوری، سطحی، سرسری، ظاهری
superior ✓		بالایی، بالاتر، مافوق، ارشد، برتر، ممتاز
supposedly		بطور فرضی
suspect		پد گمان شدن از، ظنین بودن از، گمان کردن، شک داشتن، مظنون بودن، مظنون
sustained		نگهداشتن، متحمل شدن، تحمل کردن، تقویت کردن، حمایت کردن از
swift		سریع، چابک، تندرو، فرز، با سرعت
symbols ✓		نماد، مظهر
synthesis ✓	[synˈθeɪsɪs    'sɪnθɪsɪs]	ترکیب، تلفیق، (ش.) امتزاج، پیوند، هم گذاری
systematically ✓		با روش معین، از روی یک اسلوب معین، از روی قاعده، مرتب
<b>T</b>		
tangible	[tanˈɡɪːbl    'tæŋdʒəbl]	قابل لمس، محسوس، بر ماس پذیر، لمس کردنی
tedious	[teˈdiːəs    'tiːdiəs]	ملالت اور، خسته کننده، کسل کننده، کج خلق، ناراضی
tempt	[tempt]	اغوا کردن، فریفتن، دچار وسوسه کردن
terrifying	[terˈrɪːfɪ    terɪfaɪ]	وحشت زده کردن



theoretically ✓		نظری
tightly ✓		سفت، محکم، تنگ
toxic ✓	[tox-ic    'tɒksɪk() /'tɒk-]	مسموم، زهرالود، زهری، سمی، ناشی از زهر آگینی، زهراگین
tranquility	[tran-'quill-i-ty    'træŋ'kwɪləti]	آرامش، آسودگی، آسایش خاطر، راحت
transport ✓		نقل و انتقال، حمل و نقل
trap		محبوس
treasury	[treas-ur-y    'treʒəri]	خزانه داری، گنجینه، گنج، خزانه
triumph	[tri-'umph    'traɪəmf]	پیروزی، جشن پیروزی، پیروزمندانه، فتح و ظفر، طاق نصرت، غالب آمدن
U		
unbiased		بیغرض، عاری از تعصب، بدون تبعیض، تحت تاثیر واقع نشده
undeniable		انکار ناپذیر
underestimated ✓		ناچیز پنداشتن، دست کم گرفتن، تخمین کم
uniform ✓		یکسان، متحد الشكل، یکنواخت
unique ✓		بی‌تا، بی‌همتا، بی‌مانند، بی‌نظیر، یکتا، یگانه، فرد
unlikely ✓		بی‌شبهت، برخلاف، غیر، برعکس
unmistakable		بخالی از اشتباه و سوء تفاهم، بی‌تردید
unravel		از هم باز کردن، از گیر در آوردن، حل کردن
unwarranted ✓		غیر قابل ضمانت، توجیه نکردنی، بیجا
V		
vague	[veɪg]	مبهم، غیر معلوم، سر بسته و ابهام دار
vanishing ✓		ناپدید شدن، به صفر رسیدن
varied ✓		زنگارنگ، گوناگون، متنوع
vast ✓		پهنایور، وسیع، بزرگ، زیاد، عظیم، بیکران
vibrant ✓	[vi-'brant    vaɪbrənt]	مرتعش، لرزان، به تپش در آمده، در حال جنبش، تکریری، پرتراوت و چالاک
vigorous	[vig-'or-ous    'vɪɡərəs]	پرزور، نیرومند، زورمند، قوی، شدید
visibly ✓		بطور مریی
vital ✓		حیاتی، وابسته بزندگی، واجب، اساسی
volume ✓	[vol-ume    'vɒljəm /'vɒlju:m]	حجم، جلد
W		
wanton		سرکش، حرف نشنو، بازیگوش، خوشحال، عیاش، جسور، شرور شدن، گستاخ
weak ✓		کم مقاومت، سست، کم دوام، ضعیف، کم بنیه، کم زور، کم رو



wide ✓	پهلو، عرض، گشاده، فراخ، وسیع، پهناور، زیاد، پرت، کاملاً باز، عمومی
widespread ✓	شایع، همه جا منتشر، گسترده
wisdom ✓	فرزانگی، خرد، حکمت، عقل، دانایی، دانش، معرفت
withstand ✓	تاب آوردن، مقاومت کردن، باایستادگی کردن در برابر، تحمل کردن، مخالفت
witticism [wit - ti - cizm    'wɪtɪzəm]	بذله گوئی، شوخی، لطیفه گوئی، مسخره
woo	اظهار عشق کردن، باعشق‌بازی کردن، باخواستگاری کردن، جلب لطف کردن
worthwhile	ارزنده، قابل صرف وقت، ارزش دار
X	
Z	
Zenith [ze - nɪθ    'zɪniθ 'zen-]	سمت‌الراس، بالاترین نقطه‌اسمان، قله، اوج